



به بهای یک عمر

گفتگو با دکتر احمد توکلی درباره عدالت خواهی و زندگی اش

چنین فراز و نشیبی نوید درس آموزی های زیادی برایمان بود. هم تلخی داشت و هم شیرینی. بی نقص نبود اما یادگیری بسیار برایمان داشت. پاییز ۹۶، هسته عدالت پژوهی پای خاطرات و تجربیات آقای دکتر احمد توکلی نشست و فراز و نشیب زندگی شخصی و کاری او را با صبغه عدالت شنید. ماحصل این دو جلسه - که هنوز باید ادامه پیدا کند و حرف های ناگفته زیادی را از دهه های ۸۰ و ۹۰ بگوید - در این شماره به شما خوانندگان عزیز پیشکش می شود.

۱- کودکی و نوجوانی

۱-۱. ارثیه عدالت خواهی

این نعمت عدالت خواهی را از بچگی پدرمان در ما ودیعه گذاشت. چون انسان صریح و ضد ظلمی بود. پدرم مانند اکثریت آن زمان محافظه کار بود اما نسبت به افراد هم رده خود ظلم پذیر نبود. بعدها که بزرگ تر شدیم مسائل مذهبی به دلیل عشق و علاقه به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در من ایجاد شد. کلاس پنجم بودم

عدالت از آن جمله موضوعاتی است که صعب مستصعب است. به قول امیرمومنان علیه السلام، حق به وقت توصیف بسیار گسترده و به وقت عمل بسیار ضیق و کوچک است. [۱] در کنار مطالعه و مباحث گسترده و متنوع در عرصه عدالت، لازم بوده و هست که با دغدغه مندان و مجریان حوزه اقامه عدل نیز از نزدیک آشنا شویم و اقتضائات و پیچیدگی های مسیر تحقق عدالت در دوران حیات انقلاب اسلامی را بیشتر و دقیق تر درک کنیم.

از میان گزینه های مختلف به مردی رسیدیم که عمری را در مسیر شناخت حق و عدالت و تلاش برای تحقق آن سپری کرده است. مردی که هم حاکم شرع بوده و هم همراه کارگران. نقشی اساسی در اولین قانون کار ایفا کرده. در کسوت روزنامه نگاری به مبارزه با تجمل گرایی و اشرافیت پرداخته و در لباس نمایندگی ملت دغدغه مبارزه با فساد و کارآمدی را نشان داده است. و حالا پس از سال ها، در قامت یک مطالبه گردیده بان شفافیت و عدالت را سامان داده است.

انجمن اسلامی مدارس بهشهر در نقد لایحه حمایت از خانواده که آن روز در مجلس در حال طرح بود صحبت کردم. به دلیل مطرح و مشهور بودن پدرم پیرونده من را به تهران نفرستادند.

۲- جوانی

۱-۲. دانشگاه مبارزه

همین مسیر در دانشگاه (از سال ۱۳۴۸) نیز ادامه پیدا کرد. بهمن سال ۴۹ ازدواج کردم. سال اول یک بازداشت ۱۱ روزه داشتم. در دانشگاه یک خانم مقنعه‌ای حضور داشت. خانم من هم خیاط بود. ۱۶ نفر از دوستان خانم را عید در بهشهر دعوت کردیم و برایشان سخنرانی کردم و همه قبول کردند که مقنعه سرکنند. علیرغم مخالفت‌ها و اخراج آن‌ها از مدرسه ولی بالاخره مسئله جمع شد. من در آن زمان تلاش داشتم هر چه را اسلام می‌گوید در حد توان اجرایی کنم. هنوز هم چنین اعتقادی دارم که اگر ما فقط احکام اسلام را رعایت کنیم؛ اتفاقات و برکاتی با آن محقق می‌شود که اگر هر کار دیگری بکنیم اما این احکام را رعایت نکنیم آن اتفاق نخواهد افتاد. دستگیری من در بار سوم منجر به ۸ ماه زندان شد. در آن زمان هم روحیه ضد فساد و ظلم و توجه به حال مستضعفین در ما وجود داشت. یادم می‌آید در زمان دانشجویی در زمستان یک کامیون آرد و لباس‌های گرم را به شهر فسا در جنوب استان فارس بردیم و در بین عشایر توزیع کردیم. دو صفت برجسته افرادی که به نهضت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه اعتقاد داشتند عبارت بود از: مردمی بودن، ضد ظلم بودن.

که به همراه دوستم در شب نیمه شعبان به مسجد مهدیه رفتیم و آنجا یک نفر شعری در مدح حضرت حجت رحمته‌الله‌علیه می‌خواند و من بی‌اختیار گریه می‌کردم. شب به خانه رفتم و به پدرم پیشنهاد دادم که مرا برای شرکت در جلسات امام زمان به مشهد بفرستد. پدرم کاملاً مخالفت کرد اما آن روحیه باعث شد از فردای آن روز من هر چه که خلاف شرع بود انجام نمی‌دادم. این نکات را گفتم که بگویم توجه من به مذهب به دلیل مسائل سیاسی و انقلابی نبود بلکه به خاطر یک عشق ناب دینی بود.

در سن ۱۶ سالگی (سال ۱۳۴۶)، معلم ادبیاتی داشتیم که در بهشهر خیلی زحمت کشید و دو نسل از بچه‌ها را تربیت کرد. هر کاری که خلاف مذهب می‌دید با آن مبارزه می‌کرد و فرقی هم نمی‌کرد که چه کسانی (مارکسیست، توده‌ای و...) آن کار را کرده‌اند. با مشورت آن معلم، در جلسات شرکت کردم. در آن جلسات روایت خواننده می‌شد و پس از اتمام جلسه در بین افراد خاص حرف‌های سیاسی (ضد ظلم شاه و اطرافیان) هم زده می‌شد؛ اولین حرف‌های سیاسی را من آنجا شنیدم. مجموع این صحبت‌ها و علایق مذهبی و روحیه به ارث برده از زمان کودکی، مسیر من را در ادامه مشخص کرد.

سال ششم مدرسه را به تهران آمدم و در مدرسه خوارزمی ثبت نام کردم. من در آن زمان یک مقاله‌ای نوشتم علیه توده‌ای‌ها و در موافقت با مبارزه اسلامی. همچنین اولین احضار و برخورد با شهربانی زمانی بود که در

هنوز هم چنین اعتقادی دارم که اگر ما فقط احکام اسلام را رعایت کنیم؛ اتفاقات و برکاتی با آن محقق می‌شود که اگر هر کار دیگری بکنیم اما این احکام را رعایت نکنیم آن اتفاق نخواهد افتاد.



۲-۲. زندان: دانشگاه دوم

به دلیل عدم علاقه به رشته مهندسی برق در دانشگاه شیراز با بی میلی درس می خواندم. چون به اقتصاد علاقه داشتم. سال ۱۳۵۱ به سربازی رفتم. سال ۱۳۵۲ برای چهارمین بار دستگیر شدم و چند ماهی هم در کمیته مشترک ضدخرابکاری بودم.

در این دوره آخر سه سال و ۸ ماه زندان بودم؛ یعنی از سال ۵۲ تا ۱۹ اسفند ۱۳۵۵. زندان خیلی خوبی داشتم و هر بار که تا نزدیکی آزادی می رفتم از خدا می خواستم تا وقتی افکار و انحراف مارکسیست ها و مجاهدین را نفهمیدم، من را آزاد نکند. در زندان برای شناخت و مواجهه با افکار مجاهدین خلق با چند نفر هم بحث بودم. حسین طارمی (از طلبه های حقانی) به من اصول مظفر می گفت. پیش آقای قدسی خراسانی (شاعر معروف) عربی خواندم؛ صمدیه را هم پیش ایشان خواندم. پیش برخی دیگر از اساتید هم نهج البلاغه و فقه خواندم. چون انگیزه مبارزه داشتیم و دسترسی به امام هم نداشتیم، با خودمان گفتیم که به قم برویم و علوم اسلامی و احکام اسلامی را یاد بگیریم تا در مواقع ضرور بر اساس این احکام عمل کنیم. در قم ۳ تفسیر شیعه را من می خواندم و ۳ تفسیر اهل سنت را هم آقای طارمی می خواند و با هم مباحثه می کردیم. مسائل و بجهت انقلاب ما را از این مطالعات دور کرد.

۲-۳. انقلاب: اجرای احکام اسلامی

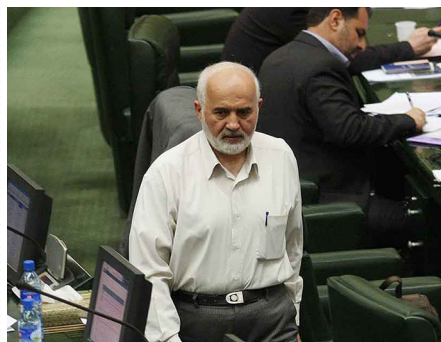
با پیروزی انقلاب وسایلم را جمع کردم و به همراه خانواده به بهشهر آمدم. با آمدن من زمینه برای مدیریت امنیت شهر فراهم شد. به پیشنهاد من آیت الله شاهرودی که روحانی سنتی روشنی بود برای افتتاح شهرداری آمدند و

همان جا با ظرافت کلید را گرفتیم و به دوستانم دادند تا اداره شهرداری از دست افراد طاغوتی خارج شود. علاوه بر این با تدبیری اسلحه خانه را خالی کردیم تا اسلحه ها به دست مارکسیست ها نیفتد. روزها و شب های عجیبی بود و نمی دانستیم که چه می شود.

من آمدم تهران پیش آیت الله مهدوی کنی در کمیته برای گرفتن حکم رسمی به منظور تصدی کمیته در بهشهر. در این حکم آیت الله مهدوی کنی از آیت الله شاهرودی خواسته بودند که کمیته را تشکیل داده و مسئولیت را به من بدهند. من با شهرداری صحبت کردم و گفتم که ما شما را منحل نمی کنیم؛ شهرداری بشود کمیته قضایی و ما می شویم کمیته انتظامی.

با تشکیل دادگاه انقلاب در بهشهر من در آنجا مشغول شدم. از آزادی های فردی خیلی دفاع می کردم. بحثی که در آن زمان به عدالت مربوط بود، مصادره اموال حرام بود. رباخواران را مجبور کردیم که به روستاهای اطراف بروند و شاکیانشان را راضی کنند. همچنین زمین هایی را که به ناحق تصاحب شده بود مصادره کردیم؛ اگرچه که مالکیت را بسیار محترم می شمردیم. چون مالکیت خوب است پس غصب بد است. ما عدالت خواهی بر مبنای شرع انجام می دادیم....

زمین هایی را که به ناحق تصاحب شده بود مصادره کردیم؛ اگرچه که مالکیت را بسیار محترم می شمردیم. چون مالکیت خوب است پس غصب بد است. ما عدالت خواهی بر مبنای شرع انجام می دادیم....



۲-۴. مجلس اول شورای اسلامی

در سال ۵۸ به عنوان نماینده بهمشهر وارد مجلس شده و عضو هیئت رئیسه نیز شدم. در همان زمان کمیته مجلس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی متشکل از ۱۴ نفر تشکیل شد و نقش بارزی در مجلس آن دوران ایفا کرد که یکی از آن‌ها حضور فعالانه در انتخاب نخست وزیر بود. با تلاش‌های دوستان و موافقت بنی صدر، شهید رجایی به عنوان نخست وزیر انتخاب شد.

شهید رجایی از من برای وزارت کار دعوت کردند. وزارت کار هم در آن زمان یک سیاستمدار می‌خواست برای اینکه بتواند شرایط را بپذیرد. من در آن زمان دانشجوی اخراجی بودم و مدرک رسمی نداشتم اما مسئولیت را بپذیرفتم. بنی صدر ۴ نفر از وزرای پیشنهادی را نپذیرفت: آقایان موسوی برای وزارت خارجه، نبوی برای وزارت امور اجرایی، نوربخش برای وزارت اقتصاد و من برای وزارت کار. قرار به حکمیت و شنیدن دلایل شهید رجایی و بنی صدر شد. آقایان یزدی و انواری از جامعه مدرسین نیز به عنوان حکمیت تعیین شدند. وزرای پیشنهادی هم در آن جلسه حاضر بودند. روحیه‌ای که همیشه همراه بنی صدر بود نوعی تکبر و غرور و بزرگ بینی بود؛ تلاش می‌کرد بقیه را تحقیر کند و مرتب رأی خود را به

رخ می‌کشید. من در آن جلسه به او گفتم که همین ۱۱ میلیون رأی را اگر ولی فقیه به توتنفیذ نمی‌کرد، ولایت تو ولایت طاغوت بود. بعد از آن جلسه نماینده بنی صدر، سؤالاتی از من پرسید که یکی از آن‌ها درباره شهید بهشتی بود. بسیار از شهید بهشتی و ویژگی‌های ایشان تعریف کردم. بعد از آن جلسه بنی صدر من را برای وزارت کار رد کرد. این روحیه کبر اجازه نمی‌داد عدالت اسلامی را محقق کند.

شهید رجایی روحیه‌ای کاملاً عکس بنی صدر داشت: اولاً به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد؛ ثانیاً خیلی صرفه‌جو و طرفدار محرومین بود. نگاه‌های حاکم در دهه ۷۰، کاملاً عکس چنین دیدگاهی را داشتند. این دیدگاه صرفه جویانه خودش را در تخصیص بودجه‌ها نیز نشان می‌دهد. ضمن اینکه همیشه سعی می‌کرد متوجه خودش باشد تا دچار غرور و رذایل اخلاقی در دوران مسئولیت خودش نشود. عدالت مقدماتی دارد و توسط افرادی قابل اجرا است که چنین مقدماتی را داشته باشند (به آنچه می‌گویند عمل کنند، متواضع باشند، سهم خواهی نداشته باشند و...). لایقیم امرالله الا من لا یصانع ولا یضارع ولا یتبع المطامع (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷). امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: حق به دست کسی محقق می‌شود که اهل بده‌بستان، ذلت‌پذیری و کسب چیزی (دنبال مطامع بودن) نباشد. این صفات را خیلی زود در کارگزارانمان از دست دادیم.

در اقتصاد اصل مهم در توزیع منابع آن است که «منابع محدود» هستند. این اصل مهم در رفتار و فکراکثرمدیران جمهوری اسلامی وجود ندارد و آن‌ها همیشه بر اساس نامحدود بودن منابع تصمیم می‌گیرند. این دیدگاه‌ها و نگاه‌های اشرافی مانع از تحقق عدالت خواهد شد. از اواخر جنگ مشکلات شروع شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: حق به دست کسی محقق می‌شود که اهل بده‌بستان، ذلت‌پذیری و کسب چیزی (دنبال مطامع بودن) نباشد. این صفات را خیلی زود در کارگزارانمان از دست دادیم.



همچنین مصاحبه‌ای از طرف کیهان با من درست روز بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی منتشر شد که من در آن کاملاً دیدگاه‌های خودم را مشخص کرده بودم (که کاملاً مخالف با دیدگاه‌های آقای موسوی در آن زمان بود) اما چون مصادف با آن واقعه بود اصلاً دیده نشد. در شورای اقتصاد نیز کم‌کم اختلاف دیدگاه‌های من با آقای موسوی مشخص شد. در همین حین من به سراغ قانون کار رفتم (اواخر سال ۶۰). این قانون، قانون اساسی بخش اقتصاد است. با همکارانم به عنوان موضوع شناسا بحث کار به همراه ۵ نفر از علما نیز به عنوان حکم شناس طرح جدیدی برای قانون کار نوشتیم. تا قبل از آن قانون کار مصوب ۱۳۳۷ بود. حدود ۷ ماده شد. فصل مبنای ما برای این کار فصل اجاره بود. در حین کار خدمت حضرت امام علیه السلام رفتم. امام فرمودند این خیلی خوب است. باید چند تا ملا قانون را بنویسند و پیشنهاد کردند که اول این قانون را به شورای نگهبان ببرم و سپس برای مجلس بفرستم! ما اصل را بر عدم دخالت دولت می‌گرفتیم اما طیف آقای موسوی معتقد بودند که کارگر قدرت چانه‌زنی را بدون دخالت دولت ندارد. با همه رفت و برگشت‌ها در آخرین لحظات این قانون توسط شورای اقتصاد رد شد.

بی‌نوشت

[۱]... فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي الْقَوَاصِفِ وَأَضْيَقُهَا فِي الْقِتَاصِفِ...
(نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)

ما اصل را بر عدم دخالت دولت می‌گرفتیم اما طیف آقای موسوی معتقد بودند که کارگر قدرت چانه‌زنی را بدون دخالت دولت ندارد.

آقا بعد از دوره اول ریاست جمهوری پیش امام رفتند و از تصمیم‌شان برای عدم نامزدی در دور دوم انتخاب ریاست جمهوری گفتند. با این استدلال که انتخاب موسوی به عنوان نخست‌وزیری را خلاف شرع می‌دانند و از طرف دیگر مخالفت با نظر امام را نیز خلاف می‌دانستند. امام به ایشان می‌فرمایند که شما نامزد شوید و اگر رأی آورید هر کس را خواستید به عنوان نخست‌وزیر معرفی کنید. عید سال ۶۴ هم حضرت آقا در سخنرانی اعلام نامزدی برای ریاست جمهوری تأکید کردند که در صورت پیروزی نخست‌وزیر را تغییر می‌دهند. نمایندگان مجلس که اکثریت طرفدار موسوی بودند به امام درباره تغییر نخست‌وزیر نامه نوشتند و سردار رضایی نیز تغییر نخست‌وزیر را باعث کم شدن روحیه رزمندگان دانستند. امام در پاسخ به نمایندگان گفتند که مصلحت نمی‌بینم و نمایندگان خودشان هر طور می‌دانند عمل کنند... داستان‌هایی بعد از آن ایجاد شد. اما قبل از معرفی دوباره نخست‌وزیر توسط آقا، در جلسه‌ای خدمت ایشان گفتم که با همین رویکرد دولت در دخل و خرج به زودی دولت از کمک به جبهه‌ها ناتوان خواهد شد و حدود ۳ سال بعد از آن این پیش‌بینی من محقق شد.

۲-۵. قانون کار

با پیشنهاد نخست‌وزیر، وزیر کار شدم. در قانون واگذاری زمین بند «ج» وجود داشت که مبتنی بر آن دولت می‌توانست زمین‌هایی را که مردم مالک هستند بخرد و به دیگران بفروشد؛ اما سؤال این بود اگر مردم نخواستند زمینی را که مالک هستند بفروشند چه می‌شود؟ تجربه بهشهر به من می‌گفت که در آن زمان بخشی از مالکان، در واقع مالکان زمین‌ها نبودند. من طرحی دادم که حدود ۲۰۰۰ پرونده مشکوک را که مالکیت افراد بر زمین‌ها محل سؤال بود مورد رسیدگی قرار بگیرند و مسیر مشخص شود. این کار به نظرم غائله را ختم می‌داد اما با انفجار حزب جمهوری اسلامی این بحث عملاً از دستور خارج شد.